

ماجرای قتل دختر اهوازی از زبان پدر "غزل" و مادر قاتل!



قتل فجیع "غزل" دختر ۱۷ ساله اهوازی، جنجال رسانه ای و حتی سیاسی زیادی به پا کرد طوریکه تبدیل به منازعات سیاسی و حقوق بشری در داخل و خارج کشور نیز شد.

به گزارش اعتدال آذربایجان، رسانه ها برای اطلاع دقیق از اصل ماجرا و پرهیز از حواشی ناروا، به سراغ پدر غزل و نیز مادر قاتل رفته اند تا روایت را از زبان آنان منعکس کنند.

حرفهای تلخ پدر غزل از جزئیات قتل فجیع دختر اهوازی

پدر مقتول (غزل) با وجود اینکه حال مساعدی نداشت مصاحبه کرد و جزئیاتی جدیدی را مطرح کرد.

هیچ اجباری در ازدواج دخترم وجود نداشت و اتفاقاً شوهرش بهترین زندگی را برای وی فراهم کرده بود، دعوای زن و شوهوی بین آنها پیش می‌آمد و گاهی به خانه ما به حالت قهر می‌آمد اما در حد دو سه روز بود و بعد سر خانه و زندگی اش برمی‌گشت. شما میدانید این دعوها بین زن و شوهر طبیعی است و تا کنون غزل تقاضایی برای طلاق نکرده بود.

درسته سن و سال غزل برای ازدواج کم بود و حتی زمانی که می‌خواستیم غزل را به عقد سجاد دربیاوریم گواهی رشد از دادگاه گرفتیم اما به

لحاظ جسمی مشکل نداشت.

به محل کار سجاد در بازار بروید، اطرافیان‌ش بهتر می‌توانند نظر بدهند اما پسری بود که هم روزانه سرکار میرفت و گاهی تا شب در بازار بود علاوه بر این اهل باشگاه و ورزش هم بود، اهل سیگار و دود و دم هم نبود.

ما روز پنج‌شنبه از ترکیه به تهران رسیدیم اما وقتی رسیدیم حراست فرودگاه به ما گیر داد که چرا غزل پاسپورت ندارد در حالی که پلیس اینترپل برگه‌ای جهت خروج غزل از کشور ترکیه با ما داده بود با این حال مجبور شدیم برای بازجویی در دادگاه در تهران معطل شویم. پس از تایید ورود قانونی غزل به ایران از ترمینال سوار اتوبوس شدیم و جمعه شب به اهواز رسیدیم، همان موقع پدر سجاد پیشنهاد داد غزل را دست فلان مامور که مورد اعتماد ما بود بدهیم و به خانه برگردیم اما من مخالفت کردم و گفتم غزل را با خودم به خانه می‌برم تا مادرش را ببیند و شنبه غزل را تحویل کلانتری بدهیم. غزل به همراه من به خانه آمد و با خودم گفتم حالا که غزل آمده، روز شنبه شکایت قبلی را از سر بگیریم و حداقل با کمک دخترم باند خرید و فروش دختران که در اهواز است را دستگیر کنند. غزل از دیدن مادرش خیلی خوشحال شد، وقتی دیدیم اتفاق خاصی نیفتاد تحویل دادن غزل به کلانتری یا اداره آگاهی را به یکشنبه موکول کردم. همان روز بعد از صرف نهار از خانه بیرون زدم، بعد از رفتن ما پدر سجاد با عجله خانه ما آمده و از غزل خواسته به سرعت سوار ماشین شود تا به کلانتری بروند که در میان راه سجاد جلوی ماشین را می‌گیرد و آن اتفاق می‌افتد و غزل کشته می‌شود.

من دخترم را بعد از چند ماه دیده بودم او را بغل کردم و بوسیدم سرزنش کردم که چرا اینکار را کرده و از غزل خواستم به زندگی خودش برگردد غزل هم هیچ مخالفتی نکرد و به اشتباه خودش اعتراف کرد.

بعد از این حادثه مادرش از شدت ناراحتی هیچ حرفی نزده و مریض است.

من رضایت نمی‌دهم، خیلی ناراحت هستم و از سجاد شکایت کردم.



اما مادر سجاد(قاتل) نیز اینگونه داستان را شروع می‌کند:

حدود چهار ماه گذشته غزل(منا حیدری) از منزل خارج شد، مثل همیشه که به خانواده پدرش و یا دوستانش سر میزد، هیچ کس به رفت و آمدش نه حساس بود و نه شک می‌کرد اما آن روز به خانه بازنگشت، نگران که شدیم سراغش را از خانواده‌اش گرفتیم آنجا هم نرفته بود، به دوستان، آشنایان و هر کسی که احتمال می‌دادیم ممکن است غزل آنجا رفته باشد گرفتیم اما خبری از غزل نبود، تا اینکه بعد از یک هفته به دوستان خودش اطلاع داد که در ترکیه است

طبق صحبت‌هایی که غزل برای دوستانش کرده و به ما منتقل می‌کنند، با شخصی از طریق اینستاگرام آشنا می‌شود که این شخص اهل سوریه است، این مرد به غزل ابراز علاقه زیادی می‌کند این دختر را وابسته خود می‌کند تا آنجایی که غزل بابت این مرد زندگی خودش را رها کرد، به محض اینکه غزل به ترکیه می‌رود این مرد غزل را به عقد خودش در می‌آورد و زندگی جدیدی را شروع می‌کنند.

غزل که همه جوره به این مردسوری اعتماد کرده بود کم کم شروع به ارسال عکسهای خود با آن مرد می‌کند، دوستانش که ما را در جریان تمام جزئیات می‌گذاشتند پسر هر روز بیشتر از دیروز کنترل خود را از دست می‌داد و نمی‌توانست بر اعصاب خود مسلط شود مخصوصاً که بازاری بود و اطرافیان چپ و راست غیرت و مردانگی وی را تحریک می‌کردند.

غزل در زمان آشنایی با یک مرد سوریه‌ای باردار بود و چند روز قبل از اینکه خانه رو ترک کنه بچه سقط شد، وقتی من و مادرش گفتم چرا و چطور این بچه سقط شد جواب میداد دبه آب را بلند کردم و سقط شد

در محله و خیابان کمترین بحثی که بین بچه‌ها اتفاق می‌افتاد مستقیم و غیر مستقیم با طعنه، آبرو ریزی غزل را به رخ ما می‌کشیدند و بابت این مسأله بحث و دعوا کرده بودیم این در حالی است که همسایه‌ها کاملاً از شرایطی که اتفاق افتاده اطلاع داشتند اما به جای دلداری احساسات پسر را تحریک می‌کردند

ما از طریق پلیس بین الملل اقدام کرده بودیم که فردی دختر ما را دزدیده و... اما خود غزل هم ظاهراً پشیمان شده بود و این اواخر خودش به پدرش گفت: بیایید من را به ایران بیاورید که بعد از آن پدر غزل و شوهرم تا ترکیه دنبالش رفتند و روز جمعه ظهر اهواز رسیدند

پسر تهدید کرده بود غزل را می‌کشم برای همین پدر غزل و پدر سجاد در صدد مخفی کردن غزل تا تحویل آن به کلانتری بودند چرا که از تهدیدهای سجاد می‌ترسیدند و زمانی که غزل را تحویل شوهرش ندادند عصبانیت و تهدید سجاد دو چندان شد، برای همین روز یکشنبه غزل را سوار ماشین کردند تا ببرند و تحویل کلانتری بدهند اما از آنجایی که سجاد حرکات پدر و عمویش را زیر نظر داشت به اتفاق برادرش جلوی ماشین را می‌گیرند و غزل را از آنها می‌گیرد که ظهر همان روز آن اتفاق افتاد و سجاد غزل را با قمه کشت.

در هر محله و خیابانی که به سجاد انگ بی‌غیرت زده بودند سر غزل را
گرداند تا مثلاً به همه گوید: من آدم بی‌غیرتی نیستم!